

پژوهش‌های فقهی

سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۸۹

صفحات ۷۹ - ۹۱

آیا هاشمی در مستحقان خمس فقط منسوبین پدری هستند؟

سید احمد میرحسینی*

استادیار گروه الهیات، دانشکده فقه و فلسفه، پردیس قم، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۱۸؛ تاریخ تصویب: ۸۸/۳/۲۵)

چکیده

به لحاظ این که در مصرف خمس در فقه شیعی، سه سهم از شش سهمی که در آیه شریفه خمس آمده، مربوط به سادات مستحق و اصطلاحاً بنی‌هاشم است. سؤال در این است که آیا به کسانی که مادر آنها سیده است، ولی پدر غیر سید، می‌توان به عنوان مستحق این سهم، خمس داد؟

با توجه به این نکته که فرزندان دختری حقیقتاً فرزند محسوب می‌شوند و در سایر ابواب فقه هر جا موضوع ولد و فرزند باشد، مثل فرزندان پسری مشمول حکم خواهند بود. مقاله حاضر با بررسی ادله مختلف در مقام پاسخ به این پرسش است.

واژگان کلیدی

خمس، بنی هاشم، فرزندان دختری و پسری، فامیل و قبیله، قول مشهور و اجماع.

طرح مسأله

با توجه به اینکه فرزند دختری شخص، حکم فرزند او را دارد و در احکام مختلف فقه هر جا موضوع ولد و فرزند است، اولاد دختری هم مثل اولاد پسری مشمول حکم خواهند بود. آیا راجع به مستحقان سهم سادات در فقه شیعی که بخشی از خمس است، همین قاعده جاری می‌شود؟

نظر مشهور فقیهان در رابطه با این مسأله این است که مستحقان سهم سادات از خمس تنها کسانی هستند که پدر آنها اصطلاحاً سید باشد و منتسبان به هاشم جد بزرگوار پیامبر اسلام از طریق مادر و کسانی که مادر آنها سیده است، مشمول این حکم نیستند و مرحوم شیخ الطایفه در کتاب نه‌ایه می‌فرماید:

«وان كان ابوه من غير اولادهم و امه منه لم يحل له الخمس و حلت له الزكوة» (شیخ الطایفه، ۱۴۰۴،

ص ۳۰۱).

اگر کسی پدرش از بنی هاشم نباشد و مادرش از آنها باشد، خمس برای او حلال نیست و زکات برای او حلال است. شهید اول و شهید ثانی هر دو به همین مطلب تصریح نمودند (ملکی، بی‌تا، ص ۸۰) و صاحب عروه نیز در این رابطه فرموده: «مستحق الخمس من انتسب الی هاشم بالابوه فان انتسب الیه بالام لم يحل له الخمس و تحل له الزكوة» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص ۴۴۶).

مستحق خمس کسی است که از طریق پدر منتسب به هاشم باشد و اگر از طریق مادر منتسب به هاشم باشد، خمس برای او حلال نیست و اکثر فقهای شیعه همین نظر را پذیرفتند، هرچند مخالفانی در این مسأله مطرح هستند که معروف‌ترین آنها مرحوم سید مرتضی (ره) است و بیش‌ترین مطلب در این مقاله بازخوانی و علت‌یابی این نظریه مشهور است که با فرض اینکه فرزندان دختری، فرزند واقعی شخص محسوب می‌شوند و در موارد مختلف حکم اولاد بر آنها جاری است. چرا در این حکم استثنا شده‌اند و دلیل این استثنا چیست و آیا صرف شهرت این قول، مانع پذیرش قول طرف مقابل است و یا دلیل دیگری وجود دارد؟

بیان موضوع

خمس یکی از مالیات‌های اسلامی است که با حدود و مقررات خاصی در مواردی از اموال و دارایی‌ها ادای آن واجب و بدون عمل به این تکلیف تصرف در اموال متعلق این

حق بدون اذن اولیا و صاحبان واقعی آن غیر مجاز قلمداد شده است، چنانچه در حدیثی از امام باقر (ع) آمده که حضرت طبق این نقل فرموده:

«من اشتری شیئا من الخمس لم یعدره... اشتری ما لا یحل له» (الحر العاملی، ۱۳۹۱، ص ۲۳۸).

مفاد حدیث چنین است که در بیع و شرا، اگر به هر نحو مقداری از خمس مورد نقل و انتقال قرار گیرد، به عنوان تصرف غیر مجاز و غیر حلال واقع شده و به طبع، طبق این مضمون مالی که متعلق خمس است، اگر خریداری شود، با توجه به این حق، خرید و تصرف او غیر مباح است و یا چیزی را خریداری کند و از مالی که متعلق خمس است، بخواهد بهای آن را بپردازد و این کار در نزد خداوند پذیرفته نیست و اصل تشریح خمس در اسلام منصوص در خود قرآن کریم است و در همه فرق اسلامی مورد اتفاق است، هر چند در موارد متعلق این واجب و موارد مصرف این حق اختلاف نظرهایی وجود دارد.

و از آنجا که مستند این مالیات، اولاً خود قرآن کریم است که می‌فرماید:

«واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کتمتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم النقی الجمعان و الله علی کل شیء قدیر» (انفال، ۴۱).

در این آیه شریفه شش عنوان برای مصرف خمس مشخص شده که سه سهم اول که سهم خدا و پیامبر و ذی القربی است، طبق بیان مفسران و فقها در دیدگاه شیعه، بر مبنای احادیث مربوط به امام معصوم است و به سهم امام شهرت دارد و سه سهم دیگر که نصف این مالیات است، در دیدگاه شیعه به فقرای بنی هاشم از همین عناوین اختصاص دارد و معروف به سهم سادات است (فیض کاشانی، ۱۳۷۳، ص ۳۰۴).

و قطع نظر از مباحث مفصلی که راجع به این سهم در فقه مطرح است و اختلافی که ما بین شیعه و سنی در تقسیم این اموال وجود دارد، در این جهت نیز بحث است که آیا مستحقان نصف خمس از بنی هاشم صرفاً فرزندان پسری از منسوبان به این خاندان هستند و یا فرزندان دختری هم مورد مصرف این حق خواهند بود؛ مقاله حاضر به بررسی این مسأله خواهد پرداخت.

منشأ شبهه در این حکم چیست؟

طبق روایات اهل بیت نصف خمس مربوط به بنی هاشم می‌باشد. فرزندان هاشم جد بزرگوار پیامبر (ص) و از آنجا که فرزندان دختری شخص در بسیاری از موارد به عنوان

فرزندان خود او مطرح هستند، چنانکه فقهای بزرگواری در ابواب مختلف فقه مثل باب ارث و وقف - باب تحریم حلالیل ابناء که قرآن کریم یکی از محرماتی که نمی‌شود با آنها ازدواج کرد، جزء این دسته را قرار داده است (نور، ۳۲) و مواردی غیر اینها که در این موارد فرزندان دختری حکم فرزند پسری را دارند و مرحوم صاحب حدایق مفصل آنها را ذکر نموده (بحرانی، بی‌تا، ص ۳۹۱).

و از فضایل امام حسن و امام حسین (ع) به عنوان فرزندان رسول ... (ص) یاد شده، با اینکه از طریق مادر به حضرت منتسب هستند (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۲۲۸).
منشأ سؤال این است که آیا در حکم سهم سادات از خمس، فرزندان دختری و کسانی که از طریق مادر اصطلاحاً سید هستند، در این سهم شریک می‌باشند و یا منحصرأ به فرزندان پسری و کسانی که پدر آنها سید است، می‌توان خمس داد و با توجه به مطلبی که ذکر شد، در ابواب مختلفی فرزند دختری حکم فرزند پسری را دارد و عنوان "ولد" بر آنها صادق است.

پس اگر این سهم از خمس مربوط به بنی‌هاشم باشد، قاعدتاً باید فرزندان دختری را هم شامل شود.

موضوع در این حکم عنوان خاص است

در مورد سهام ثلاثه از خمس که در آیه کریمه آمده و اختصاص آن به نزدیکان خاص پیامبر (ص) از بنی‌هاشم می‌باشد، عنوان اولاد در روایات نیامده، بلکه عنوان دیگری مثل هاشمی و مطلبی از مستحقان خمس ذکر شده و این نوع عناوین وقتی در عرف عقلای عالم مطرح می‌شود، صرفاً فرزندان پسری را با این عنوان به قبیله و عشیره نسبت می‌دهند و فرزندان دختری هر چند حقیقتاً فرزند شخص محسوب می‌شوند، لیکن در تشکل این عناوین مثل تمیمی، هاشمی، حسینی و ... در عرف به کسانی که از ناحیه پدر منتسبند اطلاق می‌شود و در جوامع عقلا وضع به این صورت است که در امور شناسنامه‌ای فرزندان از ناحیه دختر به فامیل شوهر دختر نسبت داده می‌شوند و نه فامیل پدر دختر و مرحوم صاحب جواهر در عبارت زیر به همین مطلب اشاره نموده:

«لا ینبغی التوقف فی کون المفهوم من اخبار المقام و اخبار تحريم الصدقه ان موضوع الخمس و حرمة

الصدقه الهاشمی و نحوه» (نجفی، ۱۹۸۱، ص ۹۲).

سزاوار نیست کسی شبهه و توقف کند، در این که معنی و مقصود از اخبار و روایات حرمت صدقه بر بنی هاشم، موضوع آنها عنوان هاشمی و مثل آن است.

و این مطلب همان است که مطرح شد و بیان مرحوم صاحب جواهر در عبارت فوق توضیح آن بود و نتیجه این که برخی عناوین که در نسبت‌های به گروه‌ها و قبایل علامت انتساب است، تنها مختص به منسوبان پدری است و در احادیث مربوط به استحقاق نیمی از خمس به بنی هاشم، وضع به همین صورت است و در مضمون قسمتی از بیان آیه الله شیخ مرتضی حایری در همین رابطه آمده که در مقام تمیز و تشخیص شخص و یا قبیله از همانند خودش مثل اینکه فلانی از قبیله حسینی و یا حسنی و یا هاشمی و ... است، منتسبان پدری لحاظ می‌شود و حتی در تمیز شخصی که اسم او حسن است، از شخص دیگر که اسم او نیز حسن است، وقتی امر دایر باشد که با مشخصات مادری و یا مشخصات پدری این دو را از یکدیگر تشخیص دهیم، شکی نیست که مقتضای جهات اخلاقی و اجتماعی تمییز به واسطه پدر است، نه مادر و نه به واسطه شخص اجنبی دیگری که بعضی امور او را تکفل نموده است، چون این هم تزییع حق ابوت و پدری حقیقی است و همین‌طور است، نسبت به قبایل که تمییز قبیله از قبیله دیگر جانب پدری و انتساب از ناحیه پدر ملاک تشخیص است، به خصوص در ملل عربی و اسلامی و ... (حایری، ۱۴۱۸، ص ۴۷۹).

آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به این سؤال که چرا سهم سادات به منتسبان مادری از بنی هاشم داده نمی‌شود، یا اینکه عنوان ابن و فرزند شامل جمع اولاد اعم از پسر و دختر خواهد بود و حتی سهم سادات به مردان و زنان سیده تعلق می‌گیرد، پس انتساب به هاشم باید منتسب از طرف پدر و مادر هر دو را شامل می‌شود، می‌گویند: فرق است در بین مسأله نسبت و قرابت و رحم و مسأله قبیله و طایفه که با رجوع به عرف این فرق معلوم است؛

در اولی فرقی بین انتساب از ناحیه پدر و مادر نیست چون در نسب و قرابت و رحم مسأله خون، نژاد و نطفه ملاک است و لکن در مسأله قبیله و طایفه اشاره به یک حقیقت اجتماعی است که دایرمدار پدر است مثل هاشمی یا تمیمی و یا قرشی و همین‌طور بنی هاشم، بنی تمیم و بنی اسد.

پس اگر مردی از بنی‌اسد با زنی از بنی‌تمیم ازدواج کند، فرزندان آنها از قبیله بنی‌اسد محسوب می‌شوند؛ یعنی از طایفه پدر نه از بنی‌تمیم (مکارم شیرازی، بی‌تا، ص ۴۶۴).

روایات باب و دلالت آنها

حدیث اول

حدیث مفصلی است که بعضی از فقها به عنوان صحیح حماد از آن یاد کرده‌اند و در بخشی از آن آمده:

«... و من كانت امه من بنی هاشم و ابره من سایر قریش فان الصدقات تحمل له و لیس له من الخمس شیء...» (الحر العاملی، ۱۳۹۱، ص ۳۵۹).

از جهت دلالت این حدیث نص بر مطلب است و اما از نظر سند هر چند مرسله است، ولی همان‌طور که اشاره شد، برخی از فقها به عنوان صحیح حماد از آن یاد نمودند و جوهری برای اعتبار و جبران ضعف سند آن ذکر نمودند که صاحب جواهر به برخی از این وجوه اشاره نموده که:

اولاً این حدیث در کتب محمدون ثلاثه ذکر شده که به تعبیر صاحب جواهر اتفاق این سه بزرگوار در نقل این حدیث موجب جبران ضعف سند از جهت ارسال است.

ثانیاً به تعبیر ایشان، دقت در متن حدیث گواه بر آن است که متن از امام معصوم (ع) صادر شده و همین‌طور مفاد حدیث که مخالفت با عامه است و جهت چهارم عمل اصحاب به این حدیث به جز سید مرتضی (قدس سره) که نسبت خلاف به ایشان در این مسأله معروف است، هر چند به تعبیر برخی از فقها مخالفت ایشان هم در خصوص این مسأله مشخص نیست و جهت پنجم این است که این حدیث مطابق با احتیاط است که اکتفا به قدر متیقن، یعنی تنها اعطای خمس به منتسبان از ناحیه پدر مستلزم برائت یقینی است (نجفی، ۱۹۸۱، ص ۹۱).

حدیث دوم

حدیثی است که موضوع خمس و حرمت صدقه را برای هاشمی و مطلبی ذکر کرده و صاحب جواهر از آن به عنوان خبر زراره اسم برده و متن حدیث چنین است: عن زراره عن ابی عبد... (ع) فی حدیث قال:

«انه لو كان العدل ما احتاج هاشمی ولا مطلبی الی صدقه ان الله جعل لهم فی کتابه ما كان فیہ سعتهم...» (الحر العاملی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۱)؛ حدیث در مقام تویبیح مکلفان به ادای خمس است

که این حق را ادا نمی‌کنند و در فرض انجام وظیفه و ادای خمس هیچ هاشمی و مطلبی به غیر خمس که صدقه است، محتاج نمی‌شد و طبق احادیث چون بر سادات صدقه و زکات حرام شده، به جای آن نیمی از خمس برای آنها قرار داده شده و در ذیل همین حدیث بیان شده که اگر از طریق خمس نیاز سادات تأمین نشود، می‌توان از طریق زکات آنها را تأمین نمود و تشبیه شده به مضطر که خوردن میته بر او حلال می‌شود.

در این روایت مستحقان خمس که زکات بر آنها حرام شده، در دو عنوان هاشمی و مطلبی ذکر شده و همان‌طور که قبلاً بیان شد، در تمییز و تشخیص این عناوین، منتسب پدری ملاک است مثل قبیل و طایفه و فامیل که عناوین اجتماعی هستند و مثلاً در اعتبارات اجتماعی فامیل شخص بر اساس فامیل پدر است نه مادر.

جایگاه اجماع و اقوال فقها در هر مسأله

کسب اطمینان در رابطه با یک نظر فقهی مستلزم بررسی آرای دیگران در آن مسأله می‌باشد، به خصوص در موردی که مشهور فقها نظری را انتخاب نمودند که شهرت فتوایی در فقه دارای اعتبار و ارزش است و از آن مهم‌تر اتفاق و اجماع همه فقها است که در شمار یکی از ادله چهارگانه فقه مطرح است و اجماع هر چند، اجماع منقول باشد که اکثر اجماعات در دوران معاصر از همین قبیل است، با کشف و اعتبار ناقل آن به عنوان مؤید قابل اعتماد خواهد بود و اما اجماع محصل که منظور از آن بررسی تمام دیدگاه‌های فقها از ناحیه خود شخص است، رسماً به عنوان دلیلی مستقل قابل اعتماد خواهد بود. طبق هر کدام از دو مبنای معروف کشف و یا لطف که در اصول بحث شده و شرح آن از محدوده مقاله خارج است. البته باید متذکر شویم که معنی رجوع به اقوال فقها در راستای دستیابی به یک حکم شرعی یا اعتبار اجماع در حد یک دلیل، به معنی این نیست که محقق خود استقلالی ندارد و صرفاً به عنوان یک مقلد از نظر دیگران باید پیروی کند، بلکه بالاترین مرتبه دیدگاه عالمان فقهی که اجماع است، در عرض سایر ادله مورد توجه است و محقق با بررسی همه ادله، در نهایت، آنها را ارزیابی نموده و گاهی ممکن است که بر خلاف نظر دیگران به نتیجه‌ای برسد که این بحث را باید در جای خود بررسی نمود.

آرای فقها در مسأله مورد بحث

در بررسی نظرات فقها در این که آیا سهم سادات از خمس به منتسبان از ناحیه مادر به خاندان رسالت هم می‌رسد و یا اینکه مختص به منسوبان از طرف پدر است، به بخشی از عبارت صاحب جواهر در این رابطه توجه می‌کنیم.

بعد از ذکر عبارت صاحب شرایع که متن جواهر است و انتساب از ناحیه پدر را برای استحقاق سهم سادات معتبر می‌داند و تعبیر به "علی الاظهر" نموده، یعنی ظاهراً از دو قول همین نظر مورد تأیید ایشان است. صاحب جواهر می‌گوید (الاشهر)، یعنی نه تنها این نظر اظهر از دو قول، بلکه اشهر و مشهورترین قول است و مراد ایشان همان شهرت فتوایی است، بعد فرموده: «بل علیه عامه اصحابنا كما اعترف به فی الرياض عد المرتضی (رحه الیه) و ابن حمزه علی ما حکى عنهما مع ان فیما حضرتى من نسخه وسیله الثانی موافقه المشهور و یویده نسبه غیر واحد من الاصحاب ذالک للمرتضی خاصه»؛

یعنی این قول نه تنها مشهورتر است، بلکه همه فقهای شیعه طبق اعتراف صاحب ریاض به جز سید مرتضی (ره) و ابن حمزه به همین قول قایلند و مخالفت این دو فقط حکایت شده، در حالی که نسخه‌ای که از کتاب وسیله از ابن حمزه نزد من است، موافقت او با قول مشهور در این کتاب آمده و مؤید موافقت او با قول مشهور این است که در قول جمعی از اصحاب نسبت مخالفت با مشهور فقط به سید مرتضی داده شده «یعنی صحبتی از مخالفت ابن حمزه با قول مشهور در میان نیست» که تا این قسمت از عبارت مرحوم صاحب جواهر در استحقاق سهم سادات از خمس لزوم انتساب به عبدالمطلب را از طریق پدر و کافی ندانستن انتساب از طریق مادر را به عنوان قول اشهر، بلکه قول عامه فقهای امامیه ذکر می‌کند و مخالف در این قول را صرفاً سید مرتضی نقل کرده، هر چند نسبت خلاف به ابن حمزه را نیز در این قسمت از عبارت نقل نموده، لکن سرانجام در صحت این نسبت به ابن حمزه تشکیک نموده، می‌فرماید: در نسخه وسیله که نزد من بوده، این مطلب که ابن حمزه منسوبان از ناحیه مادر را مستحق خمس بدانند، نیافتم و همین‌طور عدم صحت این نسبت را با این عبارت تأکید می‌کند «ویویده نسبه غیر واحد من الاصحاب ذالک للمرتضی خاصه» (نجفی، ۱۹۸۱، ص ۹۰). همان‌طور که صاحب جواهر مطرح فرموده که مخالفت ابن حمزه با مشهور مشخص نیست، چون در نسخه کتاب وسیله موجود نزد ایشان نظر ابن حمزه موافق مشهور بوده، ما هم در عبارت منقول از وسیله که در جوامع

الفقیهیه آمده، موافقت ابن حمزه را با قول مشهور یافتیم که عنوان عبارت در بخش دوم مباحث خمس که مستحقان آن هستند، چنین است «والثانی من ولده هاشم من الطرفين او من قبل الاب خاصه» (شیخ الطایفه، ۱۴۰۴، ص ۷۱۸) و موافقت ابن حمزه با قول مشهور صریح این عبارت است.

البته صاحب جواهر دنباله همین عبارت مجددا موافقت صاحب حدایق و جمعی را به نقل صاحب حدایق از مسالک با سید مرتضی در این مسأله ذکر نموده و لیکن خود صاحب جواهر در نهایت، شرط انتساب از طریق پدر را به چند دلیل می‌پذیرد که قول مشهور بود. و اما بیان مرحوم صاحب حدایق که در این مسأله با قول مشهور مخالفت نموده و جمع بزرگانی که آنها را موافق خود و سید مرتضی ذکر نموده، کلا به یک نکته منتهی شده که منتسب از ناحیه مادر را به شخص ولد و فرزند واقعی او می‌دانند و عمده آنها در باب ارث و وقف بر همین اساس حکم کردند که اگر مثلا ملکی را بر اولاد خود وقف کرد، فرزندان دختری او نیز به عنوان موقوف علیهم مستحق ملک موقوفه خواهند بود و همینطور در باب ارث و لذا صاحب حدایق حکم را به مستحقان خمس سرایت داده و بعد از اسم بردن از بزرگان، به نقل شهید ثانی در مسالک و رساله‌ای که برخی از فضالای فارسی زبان در این مورد نوشته چنین می‌گویند:

«و انت خیر بان جمله من هولاء المذكورین و ان لم یصرحوا فی مساله الخمس بما نقلناه عن السید المرتضی الا انهم فی مسائل المیراث والوقف و نحوها صرحوا بان ولد البنت ولد حقیقه اقتضی ذالک اجراء حکم الولد الحقیقی علیه فی جمیع الاحکام الی من جملتها جواز اخذ الخمس و تحریم اخذ الزکاه ...» (بحرانی، بی‌تا، ص ۳۹۱).

و تو می‌دانی که جمله‌ای از افراد مذکور هر چند در باب خمس به قول سید مرتضی تصریح نکردند، لکن آنها در مسایل ارث، وقف و نحو آنها تصریح کردند که فرزند دختری شخص حقیقتا فرزند اوست که مقتضای این بیان این است که حکم فرزند حقیقی در همه ابواب و احکام بر او جاری شود و از آن موارد جواز گرفتن خمس و حرمت گرفتن زکات خواهد بود.

ولی استدلال و بیان مرحوم صاحب حدایق دلیل بر مدعای ایشان نخواهد بود چون صدق فرزند بر فرزند دختری و نتیجه مترتب بر آن در سایر ابواب فقه مثل وقف و ارث دلیل بر استحقاق خمس برای منتسبان دختری به بنی‌هاشم نخواهد بود چون در این

مسأله عنوان هاشمی یا مطلبی موضوع احادیث واقع شده و همانطور که قبلاً مطرح شد، در عرف این عناوین بر منتسبان پدری اطلاق می‌شود.
سید نورالدین شریعتمدار جزایری در کتاب النورالمبین بعد از نقل کلام مرحوم صاحب حدایق می‌گوید:

«والامر فی الواقع لیس كذلك فان بعض من صرح باسمائهم صرح بعدم استحقاق ولد البنت فی مساله الخمس فلا ملازمه بین القول بصدق الولد حقیقه و بین مساله استحقاق الخمس فالمتخالف فی المساله لیس الا السید و صاحب الحدائق و ابن حمزه علی ما نسب الیه ...» (شریعتمدار جزایری، ۱۳۸۵، ص ۲۷۳).

مطلب در واقع چنین نیست که صاحب حدایق ذکر کرده، یعنی حکم افراد مذکور به اینکه فرزند دختری، فرزند حقیقی شخص است در باب وقف و ارث، نتیجه این می‌شود که آنها در باب استحقاق خمس هم منتسبان مادری را مستحق خمس بدانند.
چون برخی از کسانی که صاحب حدایق آنها را اسم برده، تصریح کردند که فرزند دختری مستحق خمس نمی‌شود. پس ملازمه‌ای بین صدق اسم ولد بر او به نحو حقیقی و بیم مسأله استحقاق خمس وجود ندارد، بنابراین مخالف مشهور در این مسأله کسی جز سید مرتضی، صاحب حدایق و ابن حمزه طبق نسبتی که به او داده شده، دیگری نخواهد بود.

با توجه به مطالب گذشته مشخص می‌شود که این مسأله از نظر اقوال فقها، اگر اجماعی نباشد، حداقل مشهور این است که مستحقان این بخش از خمس فقط کسانی هستند که از طریق پدر اصطلاحاً سید باشند نه آنان که مادر آنها سیده است و مخالف معروف در این مسأله تنها مرحوم سید مرتضی است، هر چند صاحب حدایق هم مخالفت نموده و همین‌طور به ابن حمزه نسبت خلاف داده شده و حتی در مخالفت سید مرتضی با قول مشهور برخی از فقها تردید نمودند که عبارت آیه الله مکارم به استظهار از مستند العروه چنین است:

«بل قد یظهر من مستند العروه ان ما نسب الی السید من عموم الاستحقاق للمتسبب الی هاشم من طرف الام ایضاً غیر ثابت ...» (مکارم شیرازی، بی‌تا، ص ۴۶۴).

مؤیدات قول مشهور

گذشته از آنچه باستناد به بعضی از روایات باب خمس و قول مشهور فقها راجع به منتسبان پدری بنی هاشم در استحقاق سهم سادات ذکر شده، می‌توان مسأله را به جهات دیگری تأیید کرد.

الف) قول مشهور مطابق با احتیاط است

بیان مطلب اینکه اعطای این بخش از خمس به مستحقان شرعی، تکلیف قطعی است و حال که در اعطای به منتسب از ناحیه مادر شبهه شده باید قدر متیقن و قطعی را در مصرف لحاظ کرد چون طبق قاعده اصولی اشتغال یقینی مستلزم برائت یقینی است و آنکه بالاتفاق، صالح برای دریافت و مستحق خمس است، منتسب از ناحیه پدر است و لذا در اعطای به او یقیناً برائت ذمه حاصل شده، پس اختصار در ادای خمس از ناحیه مکلف به چنین کسی مطابق احتیاط است و ظاهراً مراد مرحوم صاحب جواهر راجع به برخی مؤیدات در جبران سند حدیث حماد که دال بر قول مشهور بود، همین مطلب است که فرموده:

«و عن اعتضاده بموافقه الاحتیاط اللدی جعله الله طریق السلامه خصوصا فیما اشتملت اللذمه به بیقین» (نجفی، ۱۹۸۱، ص ۹۱).

یعنی وجه دیگر در جبران ارسال سند این حدیث، پشتوانه آن به موافقت احتیاط است که خداوند آن را راه سلامت قرار داده، به خصوص در امری که اشتغال ذمه بر آن یقینی است.

ب) قول مشهور مستند به سیره است

سیره متشرعه در طول ادوار مختلف این بوده که سهم سادات از خمس را به سادات منتسب از ناحیه پدر می‌دادند و به لحاظ اینکه در حدیث حماد آمده:

«و من كانت امه من بنی هاشم و ابوه من سائر قریش فان الصدقات تحل له و لیس له من الخمس شیء» مشخص می‌شود که این سیره و روش متصل به دوران خود معصومان (ع) است؛ گذشته از این که اگر اعطای خمس به منتسبان از ناحیه مادر هم جایز بود، مستلزم این بود که حتی به برخی از بنی امیه هم بتوان خمس داد، چون ممکن بود، برخی از پدری و یا مادری او علوی باشند، بلکه به تعبیر مرحوم صاحب جواهر کم‌تر اموی بود که چنین نباشد و به تعبیر ایشان شیوع سهم سادات در همه فرق تا این حد معلوم البطلان است.

«بل قد يدعى السيره القطعيه بخلافه مع انه لو كان كذا لك لشاع و ذاع حتى خرق الاسماع فكيف و الشائع خلافه» (همان، ص ۹۲).

یعنی گاهی سیره قطعی بر خلاف این تصور که بشود خمس را به همه طوایف داد، ادعا می‌شود. با اینکه اگر چنین چیزی جایز بود باید شایع می‌شد و اعلام می‌شد، به نحوی که همه می‌شنیدند، در حالیکه شایع خلاف این مطلب و عدم جواز آن است.

نتیجه

با توجه به اینکه در دیدگاه شیعی نیمه از خمس مربوط به سادات مستحق است که به عنوان بنی هاشم از آنها یاد شده و یکی از مسائلی که اطراف این عنوان مطرح بوده، این بود که آیا به افرادی که منتسب به این خاندان از طرف مادر هستند، یعنی فقط مادر آنها سیده است، این سهم داده می‌شود یا نه؟

در مجموع مطالب گذشته چنین به دست آمد که هر چند چنین افرادی حقیقتاً به عنوان اولاد هاشم خوانده می‌شوند و شواهد بسیار در کار است که فرزند دختری شخص، فرزند شخص محسوب می‌شود و حتی در احکام مختلف اسلامی که موضوع آن فرزند است، آن حکم شامل چنین کسی نیز خواهد بود، اما در بحث خمس عمدتاً عناوینی به کار گرفته شده که تنها افراد منتسب از ناحیه پدر را شامل می‌شود و در عرف عقلاً منسوبان مادری را به آن عنوان نسبت نمی‌دهند، همانند عناوین قبیله‌ها و ... لقب‌ها که فرزندان دختری به فامیل و قبیله پدرشان نسبت داده می‌شوند. پس اولادی که مادر آنها از قبیله بنی هاشم و پدر آنها از قبیله دیگر است، به آنها بنی هاشم اطلاق نمی‌شود، هر چند به لحاظ ولادت و ژن اولاد واقعی هستند و قطع نظر از این اعتبار و دلیل عرفی احادیثی راجع به سهم سادات، دال بر این بود که این بخش خمس مختص به منتسبان از ناحیه پدر است و همین‌طور مشهورترین نظر از فقها و مجتهدان که با رجوع به کتب مختلف فقهی به دست آمد، همین نظر بود، بلکه ادعای اجماع شده بود و مخالفت رسمی در این مسأله که از مرحوم سید مرتضی است، طبق نقلی که گذشت، مورد تشکیک واقع شد و در نتیجه همان قول مشهور که عدم جواز اعطای خمس به سادات مادری است، مورد پذیرش واقع شد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. بحرانی، شیخ یوسف (بی تا)، "حدایق الناضره"، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
۳. حایری، شیخ مرتضی (۱۴۱۸)، "کتاب الخمس"، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
۴. حر العاملی، محمد بن الحسن (۱۳۹۱)، "وسایل الشیعه"، بیروت، احیاء التراث العربی.
۵. شریعتمدار جزایری، سید نور الدین (۱۳۸۵)، "النور المبین فی شرح التحرير و منهاج الصالحین"، قم، مؤسسه دار الکتب.
۶. شیخ الطایفه (۱۴۰۴)، "جماعه من الارکان و عده من الاعیان"، الجوامع الفقهیة، قم، منشورات مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
۷. طباطبایی، سید محمد کاظم (۱۳۹۲)، "عروه الوثقی"، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۸. فیض کاشانی، مولی محسن (۱۳۷۳)، "تفسیر صافی"، تهران، مکتبه الصدر.
۹. مجلسی، محمد باقر (بی تا)، "بحار الانوار"، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۱۰. مکی (شهید اول) محمد بن جمال الدین (بی تا)، "اللمعه الدمشقیه"، بیروت، منشورات الاعلمی للمطبوعات.
۱۱. نجفی، شیخ محمد حسن (۱۹۸۱)، "جواهر الکلام"، بیروت، دار احیاء التراث العربی.



پښتونستان د علومو انساني او مطالعاتو فریښکې
پرتال جامع علوم انساني